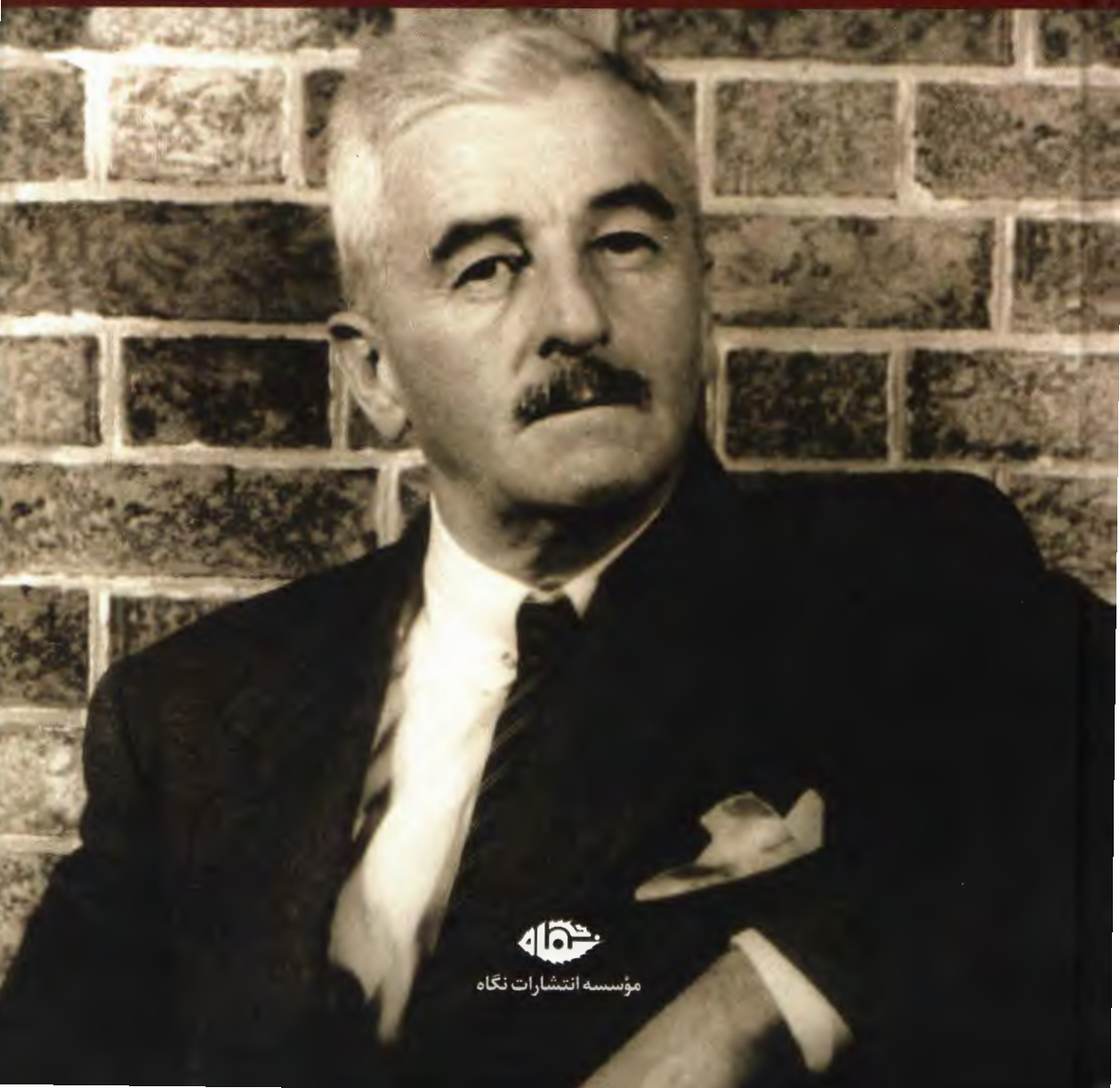


ويليام فاكنر

ترجمه فرزانه قوجلو



مؤسسه انتشارات نگاه

ویلیام فاکنر

گردآوری و ترجمه: فرزانه قوجلو

طراح جلد: فرشید خالقی
عکس روی جلد: Carl van Vechten

چاپ اول: ۱۳۹۶
لیتوگرافی: اطلس چاپ - چاپ: طلوع فجر
شمارگان: ۱۰۰۰
شابک: ۷-۱۹۵-۳۷۶-۶۰۰-۹۷۸
حق چاپ محفوظ است.

مؤسسه انتشارات نگاه
«تأسیس ۱۳۵۲»

دفتر مرکزی: انقلاب، خ. شهدای زاندارمیری،
بین خ. فخررازی و خ. دانشگاه، پ. ۶۳، طبقه ۵

تلفن: ۱۲-۶۶۹۷۵۷۱۱، ۶۶۴۶۶۹۴۰، تلفکس: ۶۶۹۷۵۷۰۷



negahpub.com



negahpublisher@yahoo.Com



Instagram.com/negahpub



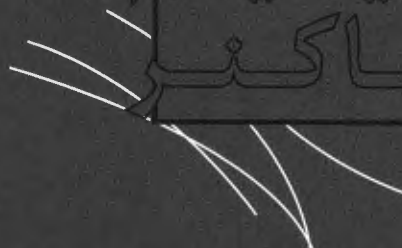
Telegram.me/newsnegahpub

یادداشت ناشر	۸
سال شمار زندگی و آثار ویلیام فاکنر	۱۰
ویلیام فاکنر: توماس اینگ	۱۶
ویلیام فاکنر و رنسانس جنوب: اورسلا برام	۱۱۲
فهرست اعلام	۱۵۴
مآخذ	۱۶۲

فاکنر شگفت‌انگیز است، با بهره‌گیری از پهنه‌ی بی‌کرانه‌ی اسطوره و کتاب مقدس تبدیل به استاد بی‌بدیل نثر شد. او را در کنار جیمز جویس و ویرجینیا وولف قرار داده‌اند، اما بسیاری او را بالاتر می‌دانند. در داستان‌هایش راوی صادق دشواری‌های آدم‌ها در کشاکش و درگیری با خود و روزگارشان بود. برخی او را داستان‌نویس مایوس و آثارش را تلخ دانسته‌اند، اما او در خطابه‌اش هنگام دریافت نوبل ادبی، خط بطلانی بر این نظریه کشید و گفت: «من باور دارم که انسان مشکلات را تحمل نمی‌کند، سرانجام پیروز می‌شود. انسان جاودانه است، زیرا روح دارد، جانی دارد که می‌تواند عشق بورزد، ببخشد و تحمل کند.»

سال شمار زندگی و آثار

ویلیام
فاکنر



۱۸۹۷) ویلیام کاتبرت فاکنر (William Cuthbert Falkner)، نخستین پسر از چهار پسرِ ماد باتلر (Maud Butler) و موری کاتبرت فاکنر، در ۲۵ سپتامبر در نیواورلئان میسی‌سی‌پی به دنیا می‌آید.

۱۸۹۸) خانواده به ریپلی میسی‌سی‌پی نقل مکان می‌کند.

۱۹۰۲) آن‌ها به آکسفورد، محل دانشگاه میسی‌سی‌پی، می‌روند.

۱۹۱۴) ویلیام با فیل استون آشنا می‌شود که دوست اوست و راهنمای آینده‌اش و با نظارت او به کتاب‌خوانی روی می‌آورد و شعر می‌سراید.

۱۹۱۸) با نام خانوادگی Faulkner در نیروی هوایی سلطنتی انگلیس در کانادا ثبت‌نام می‌کند و مشغول آموزش می‌شود؛ اما با اتمام جنگ، پیش از فارغ‌التحصیلی، از ارتش مرخص می‌شود.

۱۹۱۹) به عنوان دانشجوی ویژه در دانشگاه میسی‌سی‌پی ثبت‌نام می‌کند، نخستین شعر او در شماره‌ی ششم آگوست. مجله‌ی نیو ریپابلیک چاپ می‌شود و اولین داستان کوتاه او نیز در همین سال در روزنامه‌ی دانشجویی میسی‌سی‌پی به چاپ می‌رسد و از املاى Faulkner برای نام خانوادگی خود استفاده می‌کند.

۱۹۲۱) با استارک یانگ در نیویورک آشنا می‌شود و در کتابفروشی کار می‌گیرد و در دسامبر همان سال به خانه برمی‌گردد و با سمت مسئول اداره‌ی پست دانشگاه مشغول به کار می‌شود.

۱۹۲۴) پس از آنکه مسئولین او را به علت سهل‌انگاری در انجام وظایفش توبیخ می‌کنند، از کار در اداره‌ی پست استعفا می‌دهد. در این مدت، بخش زیادی از وقت خود را صرف کتاب خواندن و سرودن شعر و داستان‌نویسی و نقد کرده است. در دسامبر همان سال نخستین کتاب خود، فون مرمرین (The Marble Faun) را منتشر می‌کند که اشعاری شبانی است.

۱۹۲۵) به نیواورلئان می‌رود و به جرگه‌ی نویسندگانی می‌پیوندد که گرد شروود اندرسون حلقه زده‌اند و برای روزنامه‌ی تایمز پیکایون نیواورلئان و مجله‌ی دابل دیلر، مقاله و شعر و داستان می‌نویسد. و از ژوئیه تا دسامبر به ایتالیا، سوئیس، فرانسه و انگلستان سفر می‌کند.

۱۹۲۶) با توصیه‌ی شروود اندرسون، نخستین رمان او با عنوان *مواجب بخور و نمیر* (Soldiers' Pay) در فوریه به چاپ می‌رسد.

۱۹۲۷) انتشار *پشه‌ها* (Mosquitoes) در سی‌ام آوریل.

۱۹۲۹) *سارتوریس* (Sartoris) (که نسخه‌ی فشرده و اصلاح‌شده‌ی پرچم‌ها در غبار است) در سی‌ام

ژانویه منتشر می‌شود. بیستم ژوئن با استل اولدهام، عشق دوران کودکی خود که به تازگی از همسر قبلی‌اش جدا شده بود، ازدواج می‌کند. انتشار *خشم و هیاهو* (The Sound and the Fury) در ششم اکتبر.

۱۹۳۰) یک گل سرخ برای امیلی (A Rose for Emily) در شماره‌ی آوریل مجله‌ی فوروم به چاپ می‌رسد. اولین داستان کوتاه فاکنر است که در یک مجله‌ی سراسری منتشر می‌شود. نخستین خانه‌ی خود، روان اوک، را در آوریل می‌خرد. انتشار *گور به گور* (As I Lay Dying) در ششم آوریل.

۱۹۳۱) اولین فرزند او، دختری به نام آلاباما در یازدهم ژانویه به دنیا می‌آید و نه روز بعد می‌میرد. حریم (Sanctuary) در نهم فوریه به چاپ می‌رسد. سپس این سیزده تا (These Thirteens) که نخستین مجموعه‌ی داستان کوتاه اوست در ۲۱ سپتامبر منتشر می‌شود. در اکتبر، فاکنر در کنفرانس نویسندگان جنوب که در شارلوتزویل و در دانشگاه ویرجینیا برگزار می‌شود شرکت می‌کند. انتشار داستان کوتاه *آرامش در بیابان* در دسامبر.

۱۹۳۲) در ماه می نخستین فعالیت سینمایی خود را در هالیوود آغاز می‌کند و دوستی‌اش با هاوارد هاکس تهیه‌کننده شروع می‌شود. در نوشتن فیلم‌نامه براساس داستان خودش همکاری می‌کند. اولین فیلم با عنوان *زندگی امروز ما* تولید می‌شود. انتشار *روشنایی در ماه اوت* (Light in August) در ششم اکتبر.

۱۹۳۳) دومین جلد از اشعار او با عنوان *شاخه‌ی سبز* (A Green Bough) بیستم آوریل چاپ می‌شود. دخترش جیل در ۲۴ آوریل به دنیا می‌آید.

۱۹۳۴) دکتر مارتینو و دیگر داستان‌ها (Dr. Martino and the Other Stories) در شانزدهم آوریل به چاپ می‌رسد.

۱۹۳۵) *دکل‌ها* (Pylon) در ۲۵ مارس منتشر می‌شود. دسامبر همین سال، شروع آشنایی او با متا دوهرتی کارپنتر است.

۱۹۳۶) انتشار *ابسالوم، ابسالوم! ابسالوم!* (Absalome, Absalome!) در ۲۶ اکتبر.

۱۹۳۸) *شکست‌ناپذیران* (The Unvanquished) در پانزدهم فوریه منتشر می‌شود.


۱۹۳۹) *نخل‌های وحشی* (The Wild Palms) در نوزدهم ژانویه به چاپ می‌رسد. فاکنر به عضویت مؤسسه‌ی هنر و ادبیات آمریکا پذیرفته می‌شود.

۱۹۴۰) انتشار *قریه* (The Hamlet) در اول آوریل.

- ۱۹۴۲) *برخیز ای موسی و دیگر داستان‌ها* (Go Down, Moses and Other Stories) در یازدهم ماه می منتشر می‌شود.
- ۱۹۴۴) فیلم‌نامه‌های *داشتن و نداشتن* و *خواب بزرگ* را برای هاوارد هاکس می‌نویسد.
- ۱۹۴۶) *همه جا با فاکنر*، تألیف مالکوم کاولی، در ۲۹ آوریل به چاپ می‌رسد. *خشم* و *هیاهو* با *ضمیمه‌ای تحت عنوان کامپسون* و *نیز گور* به گور در اکتبر منتشر می‌شوند.
- ۱۹۴۸) ۲۷ سپتامبر، انتشار مهاجم در غبار (Intruder in The Dust). فاکنر به عضویت آکادمی هنر و ادبیات آمریکا درمی‌آید.
- ۱۹۴۹) شروع دوستی با جوان ویلیامز، نویسنده‌ی جوان، در آگوست و انتشار *ترفند شوالیه* (Knight's Gambit) در ۲۷ نوامبر.
- ۱۹۵۰) نشان ویلیام دین هاوولز را از آکادمی آمریکا برای ادبیات داستانی دریافت می‌کند. مجموعه داستانهای او در دوم آگوست به چاپ می‌رسد. در دسامبر همین سال، به استکهلم می‌رود و جایزه‌ی نوبل ادبیات را برای سال ۱۹۴۹ دریافت می‌کند. همین جاست که الس جانسون را می‌بیند.
- ۱۹۵۱) جایزه‌ی ملی کتاب را برای ادبیات داستانی به او می‌دهند. در آوریل به انگلستان و فرانسه سفر می‌کند. *مرثیه برای راهبه* (A Requiem for A Nun) در دوم اکتبر منتشر می‌شود. در مراسم دریافت نشان افتخار از فرانسه شرکت می‌کند.
- ۱۹۵۳) در پاریس با هاوارد هاکس برای نگارش فیلم‌نامه‌ی *سرزمین فراعنه* همکاری می‌کند و با جین استاین آشنا می‌شود.
- ۱۹۵۴) همچنان در فرانسه و مصر می‌ماند. با هم فاکنر بخوانیم در اول آوریل منتشر می‌شود و رمان *حکایت* (A Fable) در دوم آگوست. در کنفرانس نویسندگان در برزیل شرکت می‌کند و در آگوست از طرف وزارت امور خارجه‌ی آمریکا به پرو می‌رود.
- ۱۹۵۵) رمان *حکایت* جایزه‌ی ملی کتاب و جایزه‌ی پولیتزر را از آن خود می‌کند. فاکنر از سوی وزارت امور خارجه‌ی آمریکا به ژاپن، فیلیپین و اروپا می‌رود. *جنگل بزرگ* (Big Woods) در چهاردهم اکتبر به چاپ می‌رسد.
- ۱۹۵۷) به عنوان نویسنده‌ی مقیم برای ترم بهار به دانشگاه ویرجینیا می‌رود. از طرف وزارت امور خارجه به یونان سفر می‌کند. چاپ رمان شهر (The Town) در اول ماه می.
- ۱۹۵۸) بار دیگر به عنوان نویسنده‌ی مقیم به دانشگاه ویرجینیا برمی‌گردد.

۱۹۵۹) در شارلوتزویل ویرجینیا خانه می‌خرد. رمان *عمارت (The Manison)* در سیزدهم نوامبر چاپ می‌شود.

۱۹۶۱) از طرف وزارت امور خارجه به ونزوئلا می‌رود و نشان آندره بلو را دریافت می‌کند.
۱۹۶۲) آوریل، در آکادمی نظامی آمریکا در وست پوینت سخنرانی می‌کند. نشان زرین ادبیات داستانی را از مؤسسه‌ی ملی هنر و ادبیات در ۲۴ ماه می دریافت می‌کند. *چپاولگران (The Rievers)* در چهارم ژوئن به چاپ می‌رسد. و در ششم ژوئیه بر اثر حمله‌ی قلبی در آسایشگاهی در بای‌هالیا درمی‌گذرد و در هفتم ژوئیه در آکسفورد آمریکا به خاک سپرده می‌شود.



ویلیام
فاکسر

« باید به جست‌وجوی کسی بروم ... تا بازدارد هر آن کسی را که ویلیام فاکنر را وامی‌دارد آخرین لحظه‌ی نفس کشیدن مرا روایت کند. »
 (نامه‌ی ویلیام فاکنر به هارولد اوپر آگوست ۱۹۵۸)

تأثیر شمار اندکی از نویسندگان مدرن بر شکل و ماهیت ادبیات داستانی قرن بیستم عمیق‌تر از ویلیام فاکنر بوده است. جیمز جویس را معمولاً در هنر داستان‌نویسی با فاکنر قیاس می‌کنند؛ اما این دو نویسنده عملاً فقط تشابهاتی ظاهری دارند: استفاده از تجربه‌ی بومی و منطقه‌ای به عنوان مضمون، ساختار تجربی و غیرمتعارف رمان‌های آن دو و بازی با واژه‌ها و رای معنای سنتی‌شان. فاکنر به طریقی نوشت که انگار هیچ کس پیش از او در ادبیات انگلیسی قلم نزده بود، انگار پیش از آنکه او دست به قلم برد سنت و تجربه‌ی ادبی شکل نگرفته بود. او این سنت را از نو آفرید و رمان را رها ساخت تا به واسطه‌ی سیلاب نیرومند، متلاطم و مقاومت‌ناپذیر زبان بتواند بهتر از گذشته در خدمت قرن بیستم قرار گیرد، زبانی که راه خود را از میان زمان و مکان و تجربه گشود تا داستان انسان مدرن را بگوید به نحوی که در عین تراژدی خنده‌دار هم باشد. فاکنر به شیوه‌ی خود نوشت خواه جیمز جویس، ویرجینیا وولف، جوزف کنراد و دیگران وجود داشتند یا نداشتند.



۱. ولدون بيلي (Weldon Bailey) برای داستان یک گل سرخ برای امیلی تصویرسازی کرد که نخستین بار در آوریل ۱۹۳۰ در مجله‌ی فوروم منتشر شد.

زندگی فاکنر همانند نگارش او خاص بود. او برخلاف اف. اسکات فیتزجرالد^۱ که در پرینستون تحصیل کرده و زندگی‌اش را در میان طبقه‌ی مرفه و باسواد گذرانده بود، هیچ گونه مدرک دانشگاهی نداشت که به نام خود بیفزاید و تحصیل اسباب تمسخرش بود و روزگار خود را در میان کشاورزان خاک‌آلود و رفقای شکارچی خود در حومه‌ی میسی‌سی‌پی می‌گذراند. او برخلاف ارنست همینگوی که نویسندگی را از طریق روزنامه‌نگاری و انضباط فردی آموخت و خود را در مقام مردی ماجراجو و شکارچی بزرگ در عرصه‌ی جهانی شناساند، کتاب خواند و وام‌دار تمام نویسندگان بزرگی شد که پیش از او بودند و از شهرت و نگاه خیره‌ی جهان گریخت و مأمن او اتاق مطالعه‌اش بود. فاکنر روزی را به یاد می‌آورد که نگارش خشم و هیاهو را شروع کرد: «انگار یک روز دری را بستم که بین من و همه‌ی ناشران و سیاهه‌ی کتاب‌ها وجود داشت. به خودم گفتم حالا می‌توانم بنویسم.»

فاکنر بیشتر به توماس ولف^۲ شبیه است که سیل واژه‌ها چنان دست‌نویس‌هایش را در خود غرق می‌کرد که چندین ویراستار باید دوباره این دست‌نویس‌ها را به رمان تبدیل می‌کردند. اما فاکنر توانست ساختار و نظم را بر غنای نثر خود حاکم سازد و با بهره‌گیری از تخیل آثاری کاملاً چندوجهی بیافریند. او توماس ولف را بیش از فیتزجرالد و همینگوی می‌ستود و در توجیه خود می‌گفت: «ولف شکست را به اعلاترین درجه ترسیم کرد چون برای آنچه کوشید و احتمالاً می‌دانست از عهده‌اش بر نمی‌آید شهادتی بی‌کران داشت.» زمانی که فاکنر در همان مسیر «اعلاترین درجه‌ی شکست» گام نهاد خود را در مرتبه‌ی دوم ارزیابی کرد چون واقف بود که او نیز همانند ولف به ناممکن دست زده بود و تقریباً در همان آتش قدسی می‌سوخت. فاکنر، مانند همه‌ی نوابغ، خود را دست‌کم در پرتو نور خویش، مافوق توانایی‌هایش تصویر و ارزیابی کرده بود. باری، زمانی که در نگرش به خود صادق‌تر بود، به قفسه‌ی آثارش دستی زد و گفت: «یادگار چندان بدی نیست که از خودت به جا بگذاری.»

فاکنر در ۱۹۳۰ داستانی کوتاه با نام یک گل سرخ برای امیلی را در مجله‌ی فوروم^۳ منتشر کرد که در سراسر کشور توزیع می‌شد. مسئولین مجله از او خواسته بودند تا شرح‌حالی از خود به همراه داستان بگذارد و فاکنر با طنز و اغراقی خاص این شرح‌حال کوتاه را نوشت: «در اوان زندگی،

۱. F. Scott Fitzgerald (۱۸۹۶ - ۱۹۴۰) نویسنده‌ی آمریکایی که آثارش یادآور عصر جاز است، اصطلاحی که خود ابداعش کرد. او را یکی از بزرگ‌ترین نویسندگان قرن بیستم می‌دانند. (م)
 ۲. Thomas Wolfe (۱۹۳۸ - ۱۹۰۰) رمان‌نویس آمریکایی در اوایل قرن بیستم که چهار رمان مفصل و تعداد زیادی قصه‌ی کوتاه و نمایشنامه نوشت. (م)



۳. اتاق کار فاکنر با تصویری از ماشین تحریرش

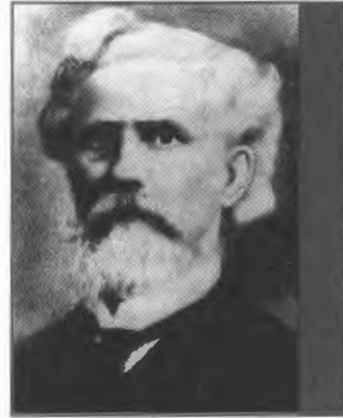
۲. ماشین تحریر و میز تحریری که فاکنر برای خلق آثارش از آن استفاده کرد.

مذکر و مجرد در میسی‌سی‌پی به دنیا آمدم. پس از آنکه پنج سال در کلاس هفتم ماندم مدرسه را ول کردم. در بانک پدر بزرگم به کار مشغول شدم و قدر نوشیدنی شفاف‌بخش او را فهمیدم. پدر بزرگ آن را از چشم کارگر تأسیساتی دید. به تأسیسات چی سخت گرفت. جنگ پیش آمد. اونیفورم انگلیسی‌ها را دوست داشتیم. خلبان آر. اف. سی شدم. سقوط کردم. برای دولت انگلیس ۲ هزار پوند خرج برداشت. خلبان باقی ماندم. باز هم سقوط کردم. ۲ هزار پوند دیگر برای دولت انگلیس آب خورد. پادشاه گفت: "بس است." به میسی‌سی‌پی برگشتم. خانواده برایم شغلی دست و پا کرد: مسئولیت اداره‌ی پست. با توافق دو بازرسی که آمده بودند استعفا دادم؛ متهم بودم که تمام نامه‌های وارده را به سطل زباله ریخته‌ام. هرگز ثابت نشد چطور از شر نامه‌های ارسالی خلاص شده بودم. بازرسان ناکام ماندند. هفتصد دلار عایدم شد. به اروپا رفتم. با کسی به نام شروود اندرسون آشنا شدم. از من پرسید: "چرا رمان نمی‌نویسی؟ شاید آن وقت مجبور نباشی کار کنی." بعد موجب بخور و نمیر را نوشتیم. سال بعد *آسایشگاه* را نوشتیم. بار دیگر پرواز کردم. در ۳۲ سالگی. خودم ماشین تحریر داشتیم و با آن کار می‌کردم. « صرف‌نظر از آنکه فاکنر در این نوشته حقیقت را به کم‌دی بدل کرده، این شرح‌حال با توصیفی فشرده از زندگی و کسب و کارش تا ۱۹۳۰ چندان هم دور از واقعیت نیست.

فاکنر در خانواده‌ای از حقوقدانان، سربازان، سیاستمداران و بازرگانان متولد شد. ویلیام کلارک

۱. Sherwood Anderson (۱۹۴۱-۱۸۷۶) نویسنده‌ی آمریکایی که بر نویسندگانی چون همینگوی، فاکنر و اشتاین بک و بسیاری

دیگر تأثیر نهاده است. (م)



فاکنر^۱ (۱۸۸۹-۱۸۲۵)، جد پدری او، زمین‌داری بزرگ در میسی‌سی‌پی بود، در جنگ‌های داخلی آمریکا افسر ارتش بود و پس از جنگ سازنده‌ی راه‌آهن، و همزمان نویسنده‌ی رز سفید ممفیس^۲ (۱۸۸۱) که رمان عشقی پرفروشی بود. او نخستین کسی بود که املائی نام خانوادگی خود را از اصل آن به Faulkner تغییر داد. از همین رو زندگی کلارک فاکنر چنان متنوع و سرشار از ابهام و ماجراهای عاشقانه بود که به داستان شباهت دارد و مایه‌ای شد برای اسطوره و قصه‌ی خانوادگی. طبیعی است که یکی از نوادگان پسری‌اش برای نگارش خلاق خود به او روی آورد و هم او بود که الگوی فاکنر برای خلق شخصیت سرهنگ جان سارتوریس شد که به همراه دیگر فرزندان خود در چند رمان مهم فاکنر ایفای نقش کرد.

۴. ویلیام کلارک فاکنر، جد پدری نویسنده که خود رمان‌نویس بود و الهام‌بخش شخصیت جان سارتوریس. عنوان نماینده‌ی منطقه‌ی میسی‌سی‌پی در مجلس آمریکا انتخاب شده است. سرهنگ در همان روز انتخاب به نمایندگی مجلس، در خیابان مورد اصابت گلوله‌ی رقیبی کینه‌جو قرار می‌گیرد. او که خود زمانی دو نفر را در دعواهایی جداگانه کشته بود، با خشونت و نزاع بیگانه نبود.

به تازگی دریافته‌اند که به احتمال زیاد سرهنگ فاکنر از بردگان سیاه‌پوست خود فرزندی داشته و در کنار خانواده‌ی سفیدپوست خویش آن‌ها را نیز اداره می‌کرده است. روشن نیست که ویلیام فاکنر از این ماجرا باخبر بوده یا نه، اما حقیقتی است که مضمون آمیختگی نژاد یا ازدواج‌های میان‌نژادی نقشی پررنگ در ادبیات داستانی فاکنر بر عهده دارد؛ در واقع، جان سارتوریس شخصیت ادبی که بر پایه‌ی شخصیت سرهنگ بنا شده، دارای چنین روابطی است، پس باید این فکر از خاطر فاکنر گذشته باشد. از توماس جفرسون^۳ به بعد شواهدی تاریخی در دست است که به ما می‌گوید بسیاری از مردان برجسته‌ی جنوب با سیاه‌پوستان آمیزش داشتند و فرزندی سیاه‌پوست پُشت سر خود به جای گذاشته‌اند.

جان وسلی تامپسون فاکنر^۴ (۱۹۲۲-۱۸۴۸)، پدر بزرگ فاکنر، که خود هیچ‌گونه تجربه‌ی نظامی نداشت و به خاطر پدرش «سرهنگ جوان» خطابش می‌کردند، حقوقدان، بانکدار و سیاستمدار بود

1. William Clark Falkner

2. The White Rose of Memphis

۳. Thomas Jefferson (۱۸۲۶-۱۷۹۳) سومین رئیس‌جمهور آمریکا (۱۸۰۹-۱۸۰۱). (م)

4. John Wesley Thompson Falkner



۵. جان وسلی تامپسون
فاکنر و همسرش، سالی
موری، نیاکان رمان نویس.



۶. موری کاتبرت
فاکنر، پدر
رمان نویس.



۷. ماد باتلر، مادر فاکنر، ۱۸۹۶.

که در سنین پیری باده‌گساری قهار و تندخو شد و در داستان‌های نوه‌اش نقش بی‌یارد سارتوریس^۱ را بر دوش کشید. پسر ارشد او و پدر فاکنر، موری کاتبرت فاکنر^۲ بر سنت موفقیت عمومی خانواده خط بطلان کشید و به عیاشی روی آورد. علاقه‌ی وافر خانواده‌ی فاکنر به خشونت برای موری کاتبرت مصیبت به بار آورد، چرا که زمانی در خیابان مورد اصابت گلوله‌ای کینه‌توزانه واقع شد که به هر تقدیر او را نکشت. از آن پس موری کاتبرت فاکنر فقط به راه‌آهن علاقه نشان داد. در ۱۹۰۲، ساکن آکسفورد میسی‌سی‌پی شد تا خانواده‌اش را اداره کند و پس از چند شکست شغلی با سمت منشی و مدیر تجاری در دانشگاه میسی‌سی‌پی آکسفورد کار گرفت. نداشتن بلندپروازی و فقدان اعتماد به نفس در او موجب شد تا در نظر پسرانش، به ویژه پسر ارشدش (ویلیام) ارج و قربی نداشته باشد.

اولین کودکی که به دنیا آمد ویلیام کاتبرت فاکنر بود. او که در ۲۵ سپتامبر ۱۸۹۷ در نیوآلبانی متولد شد، پیش از نقل مکان خانواده به ریپلی^۳ و سپس در ۱۹۰۲ به آکسفورد، در خانه‌ای بالید که نه تنها مملو از اسطوره و افسانه‌ی خانوادگی بود، بلکه افرادی پرانرژی و مقتدر در آن به سر می‌بردند. یکی از آنان سالی موری فاکنر^۴ (۱۹۰۶-۱۸۵۰) بود، مادر بزرگ پدری‌اش، زنی مستقل و با اراده‌ای قوی که معمولاً با نوه‌هایش، با کلیسا و نیز جامعه به شیوه‌ی خاص خود رفتار می‌کرد. (زمانی که

1. Bayard Sartoris

2. Murry Cuthbert Falkner

3. Ripley

4. Sallie Murry Falkner

انجمن موسوم به « دختران متحد اتحادیه‌ی ایالات جنوب »^۱ پیشنهاد او را برای نصب تندیس سرباز اتحادیه رد کرد، او از سمتش استعفا داد و فعالیت‌های خودش را شروع کرد. دیگری لیلیان سویفت باتلر^۲ (۱۸۴۹ - ۱۹۰۷) مادر بزرگ مادری ویلیام بود، نقاشی توانا با سبکی خاص که به بیلی جوان نقاشی آموخت. هر چند لیلیا زنی پرهیزکار و جدی بود، بیلی به او علاقه داشت و « دامودی »^۳ صدایش می‌کرد، همان لقبی که بچه‌های کامپسون در رمان خشم و هیاهو به مادر بزرگشان دادند. مادرش، ماد باتلر فاکنر که اراده‌ای آهنین داشت، زنی بود باهوش و تحصیل کرده که کتاب می‌خواند و مسئولیت اصلی خود را مراقبت از بچه‌ها و تأمین نیازهای آموزشی و عاطفی آنان می‌دید. او شعاری داشت که در آشپزخانه نصب کرده بود: « شکایت نکن - توجیه نکن. » احتمالاً بیلی جوان فرزند محبوبش بود و در تمام طول زندگی او را تشویق و از او حمایت کرد. ماد باتلر در موفقیت فاکنر تأثیری بسزا داشت. کارولین بار^۴ (۱۸۴۰ - ۱۹۴۰)، آخرین فرد پرنفوذ در خانه بود که او را با نام‌های « کالی » و « مامی » صدا می‌کردند، برده‌ی سابق که به خانواده‌ی آنها ملحق شد تا به بزرگ کردن بچه‌ها کمک کند و توجهش به بیلی باعث عشق غیرقابل انکار بیلی به او شد. بیلی او را « مادر دوم خود » می‌نامید. چندان تعجبی ندارد که داستان‌های فاکنر، با حضور این الگوهای قدرتمند و پرنفوذ، مملو از زنان مستقل و مقتدر است، سیاه و سفید که در رمان‌هایش سایه‌ای پرنرنگ دارند.

۸. فاکنر در کودکی، حدود یک سال دارد.

۹ و ۱۰. فاکنر در دوران طفولیت.



1. United Daughters of the Confederacy
3. Damuddy

2. Lelia Dean Swift Butler
4. Caroline Barr

فاکنر سه برادر داشت. موری چارلز فاکنر^۱ (۱۹۷۵-۱۸۹۹) یا جک که در هر دو جنگ جهانی حضور داشت و وکیل و خلبان شد و بیشتر دوران کاری خود را نماینده‌ی اف. بی. آی بود. برادر دیگر جان وسلی تامپسون فاکنر (۱۹۶۳-۱۹۰۱) یا جانسی، مهندسی خواند و به عنوان کشاورز و خلبان کار کرد و سرانجام تصمیم گرفت چون برادرش به دنبال ادبیات برود. چند رمان او و نیز نقاشی‌هایش موفقیتی نسبی نصیبش کرد. جوان‌ترین برادر، دین سویت فاکنر^۲ (۱۹۳۵-۱۹۰۷) جوانی ناآرام و ناشکیبا بود که در یک نمایش هوایی بر اثر سقوط هواپیما کشته شد. چون فاکنر پول شرکت در کلاس‌های پرواز را به او قرض داده بود همیشه خود را در مرگش مقصر می‌دانست و دختر او را مثل فرزند خود بزرگ کرد. (به غیر از موری اغلب خانواده همان املائی جدید Faulkner را به کار می‌بردند.)

افزون بر خانه‌ای مملو از شخصیت‌های جذاب و مقتدر، فاکنر از کودکی خاص جنوبی‌ها در قرن

1. Murry Charles Falkner

2. Dean Swift Falkner



۱۱. عکسی از برادران فاکنر: جک، جان
 و ویلیام.

نوزدهم بهره برد که مشخصه‌ی خانواده‌های بزرگ بود: خانه‌های وسیع، حیاط‌های بزرگ برای بازی، و خوراک و پوشاک به وفور. وجود موفقیت و موقعیت مناسب در پیشینه‌ی خانواده موجب شد تا فاکنرها بین خود و دیگر مردم عوام فاصله‌ای ببینند، نه کاملاً اشراف‌مآبانه بلکه چیزی شبیه به آن. در روابط آنان با دیگران تا حدی افاده و خودپسندی وجود داشت، اما بیلی جوان با قامت کوتاه و صدای رسای خود، اغلب در بازی با دیگر بچه‌ها بیشتر احساس بیگانگی و شرم می‌کرد تا برتری. با وجود این، نظر دختری کوچک به او جلب شد، دختر که لیدا استلا اولدهام^۱ نام داشت در هفت‌سالگی با خانواده‌اش به آکسفورد کوچ کرده بود و دیری نپایید که دوستی آن دو چیزی بیش از صمیمیت شتابزده شد. شایع است که فاکنر از همان نخستین دیدار به دختر دل باخت و تصمیم گرفت با او ازدواج کند اما بعد هنگامی که آن‌ها نامزد شدند، خانواده‌ی دختر مخالفت کرد و او را واداشت تا با کسی وصلت کند که چشم‌انداز آینده‌اش بهتر بود.

با وجود آنکه بیلی هنگام شروع تحصیل دانش آموز خوبی بود، به زودی از تحصیلات رسمی خسته و ناراضی شد. آنچه او آموخت بیشتر در خارج از مدرسه و حاصل خواندن ادبیات داستانی و شعر بود که با مادرش سهیم می‌شد، در میان آثاری که می‌خواندند نام‌های شکسپیر، فیلدینگ، بالزاک، هوگو، ملویل، مارک تواین، کنراد و جوئل چندلر هریس^۲ به چشم می‌خورد. اما بیلی به خصوص از محیط پیرامون خویش، از

۱۲. استلا اولدهام که
الهام‌بخش نخستین
شعر عاشقانه‌ی
فاکنر بود، ۱۹۱۳.



1. Lida Estelle Oldham

۲. Joel Chandler Harris (۱۹۰۸-۱۸۴۵) روزنامه‌نگار و نویسنده‌ی آمریکایی.

گفت و گوها، داستان‌ها و حوادث زندگی واقعی آموخت. از قصه‌های عاشقانه درباره‌ی جد پدری‌اش سرمست شد و به داستان‌هایی گوش سپرد که پدر بزرگش و کهنه‌سربازها از جنگ‌های داخلی آمریکا برایش روایت می‌کردند. مامی کالی برایش از زندگی میان بردگان مزارع حرف زد و ویلیام به جزئیات خونین تراژدی‌های محلی - کشتارها، لینچ‌ها و جنگ‌های تن به تن بر سر زنان - گوش سپرد. فاکنر با قطار و اتومبیل به سفرهایی ماجراجویانه رفت و با ناکامی کوشید تا براساس طرح‌هایی که در مجله‌ها دیده بود هواپیما بسازد. دنیای کودکی بیلی جایی شد برای تبلور تخیل و تمام آن را به خاطر سپرد و چون طلایی ناب به داستان‌هایش برد.

پس از آن خود نیز به داستان‌گویی روی آورد و توانست با داستان‌پردازی دیگران را مجذوب کند. زمانی یکی از برادرزاده‌هایش گفت: «وقتی بیلی چیزی را برای شما تعریف می‌کرد، طوری بود که هیچ وقت نمی‌فهمیدید ماجرا حقیقت داشت یا ساخته‌ی ذهن خودش بود.» زمانی که یکی از معلم‌ها از او پرسید قصد داشت به وقت بزرگی چه کاره شود، بیلی گفت: «می‌خواهم مثل پدرِ پدر بزرگم نویسنده شوم.» فاکنر به هنگام نهمسالگی حرفه‌ی زندگی‌اش را یافته بود.

بیلی بیش از آنکه وقتش را به خواندن بگذراند روزهای خود را با کار در اصطبل عمومی پدرش می‌گذراند، گاه باد می‌داد، در دبیرستان فوتبال و بیسبال بازی می‌کرد، آموزش پیش‌آهنگی می‌دید و به شکار می‌رفت. این تجربه‌ها در گنجینه‌ی خیال او راه یافت تا در ادبیات داستانی‌اش تجلی یابد، به ویژه آن چند باری که برای شکار خرس به جنگل رفت. در نوزده‌سالگی، برای او شغل کتابداری را در نخستین بانک ملی آکسفورد دست و پا کردند که پدر بزرگش به تأسیس آن کمک کرده و خود زمانی نخستین رئیسش بود. فاکنر مدعی شد که از کشو میز تحریر پدر بزرگش بطری نوشیدنی او را کش می‌رفت. از آنجا که فاکنر جوان بیشتر وقت خود را صرف کشیدن کارتون و نوشتن شعر و داستان می‌کرد، هیچ یک از این مشاغل چندان نیامید. نه تنها دل مشغولی‌های خود را با دوستش استلا در میان می‌گذاشت که روز به روز بیشتر به او توجه نشان می‌داد، بلکه با دوست جوان آکسفوردی خود، فیل استون^۱ نیز تقسیم‌شان می‌کرد که دانشجوی حقوق و فارغ‌التحصیل دانشگاه ییل بود و ذوق ادبی پرورش‌یافته‌ای داشت.

استون با مجموعه‌ای از کتاب‌های معاصر و مدرن، آثاری از نویسندگانی چون شرود اندرسون، کنراد آیکن^۲، اف. اسکات فیتز جرالده، آلدوس هاکسلی، دی. اچ. لارنس، ویلا کاتر^۳، دبلویو. بی. بیتس و شاعرانی که آثارشان را در مجلاتی کوچکی چون دایل^۴ می‌خواند

1. Phil Stone

۲. Conrad Aiken (۱۸۸۹-۱۹۷۳) رمان‌نویس و شاعر آمریکایی. (م)

۳. Willa Cather (۱۸۹۴-۱۸۷۳) نویسنده‌ی آمریکایی. (م)

4. Dial